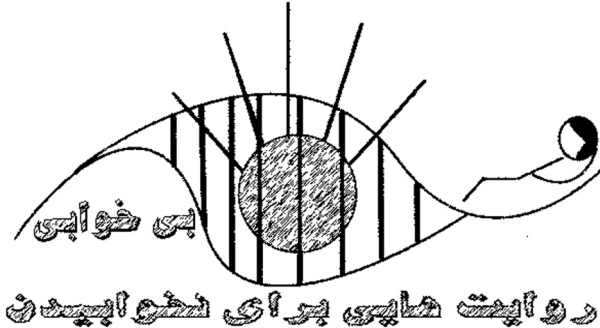


غروب سه شنبه خاکستری بود  
همه انگار نوک کوه رفته بودند  
به خودم هی زدم از اینجا برو  
اما موش خورده شناسنامه من



روایت هایی برای نظر آیدن

# این دیوانگی است که با انگشتان تو بنویسم

مصطفی مستور  
نشر چشمه

## استخوان خوک و دست های جذامی

دانیال کانال تلویزیون را عوض کرد و زیر لب گفت:  
اگه زنی در کار نباشه، عشقی هم در کار نیست. شکسپیر  
و حافظ و رومئو و ژولیت و شیرین و فرهاد ول معطلند.  
اگه روزی زن ها بخواند از اینجا برند، تقریباً همه ی  
ادبیات و سینما و هنر رو باید با خودشون ببرند. اما اگه  
قرار باشه مردها برند چی؟  
اگه قرار باشه مردها از این دنیا گورشون رو گم کنند  
و برند، بهت قول می دم که هر چی جنگ، کشتار،  
کثافت کاری های دیگه ست رو با خودشون می برند.  
دنیا عینهو گوشت خرگوش می مونه. نصف حلال،  
نصف حرام. زن نصفه ی حلال دنیاست. هر چی کثافت  
کاری و گندکاری هست توی مردهاست. هرکی قبول  
نداره ورداره آمار رو بخونه. تاریخ رو بخونه. تلویزیون  
تماشا کنه.

ترجمه پریسا سلیمان زاده  
- (زیبا گنجی)

فالد مسینی

هزار فورشید تابان

پدر: « می دانم که هنوز بچه ای اما ازت می خواهم که  
از حالا بفهمی و یاد بگیری که ازدواج دیر نمی شود اما  
تحصیل چرا. تو دختر خیلی خیلی باهوشی هستی و  
می توانی به همه ی خواسته هایت برسی، لیلا. در مورد  
تو مطمئنم و در ضمن این را هم می دانم که وقتی جنگ  
تمام بشود، افغانستان به تو هم اندازه ی مردها نیاز دارد،  
حتی شاید بیشتر. چون یک جامعه هیچ فرصت موفقیتی  
نصیبش نمی شود، مگر آنکه زنانش باسواد باشند لیلا،  
هیچ فرصتی!»

نشر مروارید

## می آیی و چون چاقویی

می آیی و چون چاقویی روزم را به دو نیم می کنی  
نیمی، بهار هلهله زن، توفان های سرخوش  
نیمی که نیامده بودی هنوز  
و بوی نان کپک زده را می دهد.

ای زن  
پرنده معتکف در روحم!  
انگور رهایی بخش!  
نور خنک شده  
ای زمین!

شمس لنگرودی

توفانی پنهان شده در نسیم

نشر چشمه

غاده السمان

ترجمه یغما گلرובی

نشر دارینوش

وقتی مردم  
نامم را بر سنگ گورم ننویسید...  
ولی حکایت عاشقی ام را بر آن بنگارید:  
اینجا آرامگاه زنی ست  
که برگی عاشق بود  
و در مرکبی غرق شد...

## اتاقی از آن خود

آشکار است که ارزشهای زنان اغلب با ارزشهایی که به دست جنسیت دیگر وضع شده متفاوت است؛ طبیعتاً چنین است. با این حال این ارزشهای مردانه است که غالب می شود. مثال پیش پا افتاده اش این است که فوتبال و ورزش «مهم» هستند؛ و مد پرستی و خریدن لباس «بی ارزش». و این ارزشها ناگزیر از زندگی به داستان منتقل می شوند. منتقد می پندارد فلان کتاب مهم است چون درباره ی جنگ است و بهمان کتاب بی اهمیت است زیرا به احساسات زنان در اتاق نشیمن می پردازد. صحنه ای در میدان جنگ مهمتر است تا صحنه ای در مغازه. تفاوت ارزشها در همه جا و در نهایت ظرافت برقرار است.

ویرجینیا وولف

ترجمه ی صفورا نوربفش

انتشارات نیلوفر

## سیب

سیبی که در نگاه تو می چرخد  
آدم را وسوسه می کند.

بیا از این جهنم فرار کنیم!  
اندازه همین یکی دو سطر فرصت داریم  
از تیرس نگاه این فرشته ها که دور شویم  
بهشت که نه  
نیمکتی را نشان تو خواهم داد  
که مثل یک گناه تازه  
وسوسه انگیز است

حیف است سیب را نچیده بمیریم!

«بازانتشار بی خوابی توصیه می شود»

من یارای آن ندارم که تو را تغییر دهم  
یا تو را تعبیر کنم

....

من قدرت آن را ندارم که عادت های ترا بشکنم  
تو سیصد سال است که این گونه ای  
از سیصد سال به این طرف  
از سه هزار سال به این طرف  
طوفان هایی در شیشه های بلورین محبوس شده  
است  
باور مکن که مردها درباره خود چه می گویند  
باور مکن که او قصیده می سراید  
و کودک بار می آورد  
این زن است که شعر می سراید  
و مرد زیر آنرا امضاء می کند  
این زن است که فرزندان به وجود می آورد  
و مرد در بیمارستان امضاء می کند که:  
\_ من پدر شده ام!

نزار قبانی

ترجمه ی مسن فرامرزی

نشر داستان

حافظ موسوی  
سطرهای پنهانی  
نشر آهنگ دیگر